جلوه نبوت، امامت، و ولايت فقيه در رؤساى مدينه فاضله فارابى

در رؤساى مدينه فاضله فارابى

محمّدحسين حسينى1

چكيده

مدينه فاضله به عنوان حكومت آرمانى، همواره مورد توجه بشر بوده است. فارابى نيز يك مدل از آن را طراحى و به جامعه بشرى عرضه داشته كه به نظر مى‌رسد رياست آن، از اصول سياسى مذهب شيعه جعفرى اخذ شده باشد. از اين‌رو، اصول مديريت در مدينه فاضله فارابى، نيازمند بررسى است. اين مقاله مى‌كوشد با دقت بر انديشه‌هاى سياسى فارابى، تا حد توان اين خلأ را برطرف نمايد.

مدينه فاضله فارابى اشاره به همان مدينه فاضله‌اى دارد كه در ظلّ كفايت و مديريت پيامبر اكرم(ص) پديد آمد. بنابراين، هدف اصلى فلسفه سياسى فارابى كسب سعادت از مجراى شريعت پيامبر است كه نردبان عروج انسان تا سعادت حقيقى مى‌باشد. پس از پيامبر(ص)، رؤساى مماثل (ائمه(عليهم‌السلام)) و سپس، رئيس سنّت (ولايت فقيه) جانشين مى‌گردد و رئيس مدينه فاضله خواهد بود.

كليدواژه‌ها: رئيس اول، رؤساى مماثل، رياست سنت، فلسفه سياسى، عقل فعال، واضع نواميس، سعادت.

مقدّمه

نوشتار حاضر در پاس‌دارى از تفكر شخصيتى است كه عنوان مؤسس فلسفه اسلامى و معلم دوم بشريت را از آن خود كرده و در سرتاسر تاريخ انديشه اسلامى حضور فعال داشته است. بر اين اساس، همه كسانى كه در حوزه انديشه سياسى اسلام قلم زده‌اند، به گونه‌اى با نام و انديشه سياسى فارابى و نيز طراحى مدينه فاضله از سوى او آشنايى دارند. آنچه در اين زمينه مهم‌ترين نقش را ايفا مى‌كند، رياست اين حكومت آرمانى است. فارابى مؤسس مدينه فاضله را پيامبر مى‌داند و شرايطى را براى او ذكر مى‌كند. سپس شخصيت‌هايى را با بيان اوصافشان، به عنوان جانشينان پيامبر كه ادامه‌دهنده راه اويند، معرفى مى‌كند.

از اين روش بحث فارابى و شرايط رؤساى مدينه فاضله، به دست مى‌آيد كه وى اصول سياسى مذهب جعفرى را به نمايش گذاشته است؛ يعنى جلوه‌اى از نبوت، امامت، و ولايت فقيه، از فراز رؤساى مدينه فاضله فارابى رصد مى‌شود. در اين ميان، فقدان پژوهشى دقيق و جامع در قسمت رؤساى مدينه فاضله فارابى و بخصوص با رويكرد دين‌مدارانه و تبيين جلوه نبوت، امامت و ولايت فقيه، در رؤساى مدينه فاضله فارابى، به وضوح مشاهده مى‌شد و نگارنده پس از مطالعه دقيق و جامع همه آثار سياسى فارابى، به اين نتيجه رسيد كه وى محور مدينه فاضله خويش را انسان كامل كه مفيض فيوضات وحيانى است در قالب نبى، امام، رئيس اول، واضع نواميس، ملك، فيلسوف، و مدير مدينه ارائه داده است كه با اصول و مبانى سياسى مذهب جعفرى و فلسفه سياسى شيعه، منطبق است. از اين‌رو، اين نوشتار مى‌كوشد جلوه‌هاى سياسى مذهب جعفرى در رؤساى مدينه فاضله فارابى را بررسى و تبيين نمايد كه همين مطلب، نوآورى بحث را تشكيل مى‌دهد. در ضمن، به دو شبهه مهم پاسخ مى‌دهد:

شبهه اول اين است كه آيا مدينه فاضله فارابى، يا به تعبير ديگر، فلسفه سياسى فارابى، يك طرح عملى و قابل تحقق است يا يك تصوير خيالى و ذهنى و دست‌نيافتنى؟ چنان‌كه برخى نويسندگان، فارابى را مقلد صرف يونانيان، و فلسفه سياسى او را اتوپيايى و غيرعملى دانسته‌اند.1- اين مقاله ثابت مى‌كند كه مدينه فاضله فارابى، يك طرح كاملا عملى است و دقيقآ از عقايد سياسى مذهب جعفرى اخذ گرديده است. بنابراين، متهم نمودن فارابى به تقليد صرف از يونانيان، و فلسفه سياسى او را اتوپيايى و غيرعملى دانستن، كار مستشرقان و پيروان آنهاست و اين شبهه، ريشه در تهاجم فرهنگى اروپاييان دارد.

شبهه دوم اين است كه برخى، ولايت فقيه به مفهوم زمام‌دارى جامعه را يك مسئله نوظهور دانسته و مدعى شده‌اند كه ملّااحمد نراقى در يك قرن و نيم پيش براى اولين بار، ولايت فقيه را مطرح نموده است!2 حال آنكه فارابى (357ـ438ق) در

دوران غيبت صغرا و آغاز غيبت كبرا صريحآ فقيه جامع‌الشرايط را به عنوان جانشين ائمّه اطهار(عليهم‌السلام) ذكر مى‌كند.3

اين مطلب نشان مى‌دهد كه مسئله ولايت فقيه در آن زمان مورد بحث علما قرار داشته، و زعامت و رهبرى جامعه اسلامى براى فقيه به عنوان نماينده امام عصر(ع) مطرح بوده است. بعد از آن، فقهاى قرن چهارم مانند كلينى، ابن‌جنيد اسكافى، حسن‌بن ابى‌عقيل و شيخ صدوق اين مسئله را مورد توجه قرار دادند.4 كتاب كافى كه در آن زمان به منزله رساله عمليه به شمار مى‌رفت، مشتمل بر رواياتى است كه از ادلّه عمده ولايت فقيه به شمار مى‌روند؛ از جمله مقبوله عمربن حنظله. از اينجا روشن مى‌شود كه اين شبهه، توهم باطلى بيش نيست.

بنابراين، پرسش اصلى اين است كه رؤساى مدينه فاضله فارابى چه نسبتى با اصول و مبانى سياسى مذهب جعفرى دارند؟ سؤالات فرعى نيز عبارتند از اينكه مراد فارابى از رئيس اول و دوم و رئيس سنت چيست؟ آيا مراد فارابى از رئيس دوم، ائمّه اطهار(عليهم‌السلام) است؟

پيش از تبيين موضوع، اشاره به تعريف برخى از مفاهيم و اصطلاحات مطرح شده از نظر فارابى ضرورى است.

فلسفه سياسى: از نظر فارابى، فلسفه سياست عبارت است از: «معرفت امورى5 كه به وسيله آنها زيبايى‌ها6 براى ساكنان شهرها به دست مى‌آيد و قدرت بر تحصيل آن زيبايى‌ها براى شهرها و حفظ آن براى ايشان حاصل مى‌شود. اين همان فلسفه سياسى است.»7

رئيس اول: رئيس اول در نظر فارابى، آن كسى است كه شخصى ديگرى بر او رياست ندارد8 و او در هيچ موردى نيازمند رياست شخصى ديگرى نيست، بلكه بدان مرتبه رسيده كه همه علوم و معارف را بالفعل دارد و در هيچ امرى نيازمند رهبرى و هدايت كس ديگرى نيست... .9

رئيس مماثل: كسى كه در تمام شرايط مثل رئيس اول است و بعد از وفات او جانشين وى مى‌گردد.10

رياست سنت: كسى كه به وسيله شريعت رئيس اول، مدبّر مدينه است.11

عقل فعال: فارابى در وراى محرك اول، كه خداوند است، ده عقل را مطرح نموده كه تا عقل نهم، هريك مدبّر فلكى است و عقل دهم، عقل فعال است كه مدبّر عالم ماده است. عقل فعال از جهتى سبب و جود نفوس ارضى و از جهتى ديگر، سبب وجود اركان اربعه، يعنى آب، هوا، خاك، و آتش است.12 فارابى، ذات خداوند را سبب اول و عقول مجرّد ده‌گانه را كه از ذات خداوند صدور يافته، اسباب ثوانى و خصوص، و عقل دهم را عقل فعّال مى‌نامد.13 گاهى از عقل فعّال به «روح‌الامين» و «روح‌القدس» هم تعبير مى‌كند.14

واضع نواميس: همان قانونگذار است. به رئيس اول و رؤساى مماثل، قانونگذار گفته مى‌شود.15

رئيس مدينه فاضله

1. رئيس اول: پيامبر اكرم(ص)

فارابى معتقد است كه هدف از خلقت و آفرينش انسان16 و همچنين هدف از اجتماع انسان در محلى واحد به نام شهر،

رسيدن او به سعادت است.17 براى تحقق اين هدف، لازم است اولا، انسان، سعادت را بشناسد و ثانيآ، آنچه را كه موجب

وصول به سعادت مى‌شود، عمل كند؛ چون كسى از پيش خود به چنين شناختى دست نمى‌يابد تا بتواند عمل كند. از اين‌رو، جامعه نياز به مُرشد و راهنما دارد. اين مُرشد و راهنما، رئيس مدينه فاضله است كه در رأس هرم قدرت سياسى قرار دارد. او در سلسله مراتب سياسى اجتماعى به هيچ وجه نيازمند كسى ديگر نيست، همه علوم و معارف را بالفعل دارا مى‌باشد، سعادت جامعه را تأمين مى‌كند و هر كسى را طبق تخصص خودش به كارى كه‌شايسته‌اوست مى‌گمارد.18

اما جامه رياست مدينه فاضله برازنده هر قامتى نيست، تنها ارباب طبايع عاليه كه با پيمودن مراحل كمال، قابليت ارتباط با عقل فعّال را به دست آورده چنين توانايى را دارند: «انما يكون ذلك فى اهل الطبائع العظيمه اذا اتصلت نفسه بالعقل الفعّال.»19

«فيكون اللّه عزوجل، يوحى اليه بتوسط العقل الفعال... بما يفيض منه الى قوته المتخيلة نبيآ منذرآ و هذالانسان هو فى اكمل مراتب الانسانية و فى اعلى درجات السعادة.20 الملك فى الحقيقة هوالذى ان يقال انّه يوحى اليه»؛21 خداوند ـ عزّوجلّ ـ به توسط عقل فعّال به سوى رئيس مدينه فاضله وحى مى‌كند و به واسطه فيوضاتى كه از عقل فعال به قوّه متخيله‌اش22 افاضه مى‌شود نبى و منذر است و چنين انسانى در كامل‌ترين مراتب انسانيت و عالى‌ترين درجات سعادت قرار دارد و پادشاه در حقيقت آن كسى است كه مورد وحى الهى قرار گرفته است.

از اين عبارت استفاده مى‌شود كه رئيس مدينه فاضله پيامبر است؛ چنان‌كه صريحآ مى‌فرمايد: به وسيله وحى الهى او نبى و منذر است و اين مطلب از عبارات بعد نيز به دست مى‌آيد:

به وسيله وحى الهى چنين شخصى داراى توان و نيرويى مى‌گردد كه حدود اشيا و كارها را مى‌داند تا مردم را به سوى سعادت سوق دهد. هر عضوى از اعضاى مدينه فاضله صلاحيت آن را ندارد كه رياست را به عهده گيرد؛ زيرا رياست به دو چيز است: يكى آنكه از حيث سرشت و طبيعت23 آماده آن مقام باشد. دوم آنكه واجد ملكه و هيئت ارادى چنان كارى باشد؛ يعنى داراى تخصص در هنر رياست باشد. چنين شخصى يك انسان استثنايى است كه به نهايت كمال ممكن خود رسيده و در هر حالتى آمادگى دريافت وحى الهى را دارد.24

به عقيده فارابى، مدير مدينه فاضله بايد به درجه اعلاى سعادت بشرى كه پيوستن با عقل فعال است رسيده باشد. منظور اتحاد با عقل فعال نيست، بلكه مقصود اتصال است وسعادت مطلق به اين اتصال وابسته است. نقش اساسى او اين است كه مردم را به سوى اين اتصال بكشاند.25

يكى از محققان در اين‌باره مى‌نويسد: شايد راز اين مطلب كه فارابى به جزئيات شهر آرمانى نمى‌پردازد و درباره امور سياسى و اجتماعى و اقتصادى سخن نمى‌گويد، در همين باشد كه رهبرى با اين خصلت‌هاى والا، خود با الهام گرفتن از فيض آسمانى، در تدبير جامعه و رهبرى آن، به سعادت، تواناست. او قابليت‌هاى فراتر از تصورات بشرى دارد و راه رسم فرمان راندن بر جامعه آرمانى را مى‌داند. ساكنان شهر آرمانى با اعتماد به او و گردن نهادن به فرمان‌هايش رستگار مى‌شوند.26

چنان‌كه حافظ مى‌گويد:

به مى سجاده رنگين كن گرت پير مغان گويد كه سالك بى‌خبر نبود زراه و رسم منزل‌ها فارابى مى‌گويد: چنين انسانى كامل، ملِك مطلق، فيلسوف، رئيس اول، امام، واضع‌النواميس27 و نبى خوانده مى‌شود كه همگى مفيد يك معنى و يك شخص و مبين صفاتى هستند كه به همديگر مرتبط است.28 اطلاق اين عناوين به زمامدار مدينه از روى اتفاقى و مسامحه نيست، بلكه فارابى از اطلاق هر يك، وظايف او را در نظر دارد: به او «رئيس» گفته مى‌شود از آن جهت كه هيچ انسانى بر او رياست ندارد و او رئيس همه است.29 و اينكه او را «ملك» مى‌نامند دلالت بر تسلط و اقتدار او مى‌كند و از آن جهت «امام» خوانده مى‌شود كه پيشوا قرار گرفته و مورد قبول همگان مى‌باشد و نام «فيلسوف» از اين ميان به فضيلت فكرى و نظرى او دلالت مى‌كند و از آن جهت كه قانونگذار است «واضع‌النواميس» گفته مى‌شود و از آن جهت كه مفيض عقل فعّال است «نبى» گفته مى‌شود.30

بنابراين، فارابى از بيان چنين انسان كامل، پيامبر اكرم(ص) را در نظر داشته، وگرنه ممكن است انسان‌هاى ديگرى پيدا شوند كه داراى چنين او صافى باشند، اما اينكه مورد وحى الهى قرار مى‌گيرد و با عقل فعال مرتبط مى‌شود، جز پيامبر اكرم(ص) كس ديگرى نمى‌تواند باشد؛ چون فارابى مسلمان بود و يقينآ پيامبر ديگرى منظور او نيست. بيان جايگاه امام و فقيه و وظايف آنها نيز شاهد بر اين مطلب است، كما اينكه دانشمندان و فارابىشناسان، نيز اين مطلب را بيان نموده‌اند. به عبارت ايشان در جاى خود اشاره خواهد شد.

شرايط رئيس اول: رئيس اول مدينه فاضله، پيامبر و امام و فيلسوف است. فارابى براى رياست او شرايطى را در نظر دارد كه آنها را در ثبوت رياستش لازم مى‌داند؛ به اين معنا كه رئيس اول مدينه فاضله اگر اين شرايط را داشته باشد به مقام رياست نايل آمده است: او رئيس واقعى مدينه فاضله است، چه در خارج رياست او تحقق پيدا كند يا نكند؛ همانند طبيب كه با اتصاف به فنّ طبابت و قدرت بر درمان بيماران، عنوان طبيب را ثبوتآ احراز مى‌كند، چه بيمار به او مراجعه كند يا نكند، چه وسائل و ابزار طبابت در اختيارش باشد يا نباشد، چه از توان مالى برخوردار باشد يا نباشد. هيچ‌كدام اينها در مقام ثبوت، به طبابت طبيب خدشه وارد نمى‌كند.31

پس رئيس مدينه فاضله كه شرايط رياست را داشته باشد نيز چنين است: «الملك اوالامام هو بما هيته و بصناعته ملكٌ و امامٌ سواء وجد من يقبل منه اولم يوجد، اطيع اولم يطع، وجد قومآ يعاونونه على غرضه اولم يجد»؛32 رئيس اول و امام به واسطه طبيعت و تخصص در هنر رياست، رهبر هستند، خواه كسى از آنها بپذيرد يا نپذيرد، اطاعت بشود يا نشود، كسانى او را يارى كنند يا نكنند. در هر حال، رياست او ثابت است. اما اگر در بين مردم رياست او تحقق پيدا كند علاوه بر شرايط، از برخى اوصاف ديگر نيز بايد برخوردار باشد. فارابى در كتاب فصول منتزعه شش شرط براى رئيس اول ذكر مى‌كند:

1. حكيم باشد؛ يعنى داراى فضيلت فكرى و نظرى و آگاه به علوم عقلى و فلسفى باشد.

2. از تعقل تام برخوردار باشد؛ يعنى عقل او به درجه كمال رسيده باشد.

3. از خصلت اقناع برخوردار باشد؛ يعنى زبان فصيح داشته باشد و به شيوه‌هاى اقناعى مانند خطابه، شعر و... مسلط باشد تا بتواند مردم را در تعليم، هدايت و ارشاد با شيوه‌هاى اقناعى قانع سازد.

4. از قوّه تخيّل بهره‌مند باشد؛ يعنى قوّه متخيّله‌اش33 به حد كمال رسيده باشد تا بتواند مفيض عقل فعال واقع شود.

5. قدرت بر جهاد داشته باشد؛ يعنى شجاعت مقابله با دشمن را داشته باشد و همچنين بر فنون و روش‌هاى مقابله با دشمن آگاه باشد.

6. از سلامت بدنى بهره‌مند باشد34 تا بتواند در صورت لزوم شخصآ در جهاد شركت نمايد.

اين شرايط در السياسة المدنيه35 و آراء اهل مدينه فاضله36 با اندك تغييراتى ذكر شده است. فارابى پس از ذكر اين شرايط براى رئيس اول مدينه فاضله، قايل به ويژگى‌ها و اوصافى شده است كه رياست او را در ميان مردم تحقق مى‌بخشد. وى در كتاب آراء اهل مدينه فاضله دوازده خصلت و ويژگى به شرح ذيل براى رئيس اول ذكر مى‌كند:

1. تام‌الاعضا باشد تا بتواند وظايف خود را به درستى انجام دهد.

2. خوش‌فهم و سريع‌الانتقال باشد.

3. خوش حافظه باشد تا آنچه مى‌فهمد و مى‌بيند و مى‌شنود به خوبى حفظ نمايد و فراموشى به آسانى به سراغش نيايد.

4. هوشمند و با فطانت و قادر به ربط مطالب و درك روابط علّى باشد.

5. خوش‌بيان باشد و زبانش به طور كامل بر اظهار انديشه‌اش با وى همراهى كند.

6. دوستدار تعليم و تعلم باشد.

7. در خوردن و آشاميدن و منكوحات حريص نباشد و بالطبع از لهو و لعب دور باشد.

8. كبيرالنفس و دوستدار كرامت باشد.

9. دوستدار راستى و راست‌گويان و دشمن دروغ و دروغ‌گويان باشد.

10. به متاع دنيا و درهم و دينار بى‌اعتنا باشد.

11. دوستدار عدالت و دشمن ظلم و جور باشد.

12. شجاع و مصمم باشد و برخوردار از اراده‌اى قوى.37

تفاوت ميان شرايط و صفات اين است كه صفات و خصلت‌هاى دوازده‌گانه، ذاتى و فطرى رئيس است. كسى كه داراى اين خصلت‌ها باشد طبيعت و فطرتش آماده رياست است، اما بايد شرايط را تحصيل كند تا رياست او فعليت يابد. پس خصلت‌ها، ذاتى ولى شرايط، اكتسابى هستند و اين مطلب از آنجا استنباط مى‌شود كه فارابى در مورد جانشين رئيس اول مى‌گويد: «فان وجد مثل هذا فى المدينة الفاضله ثم حصلت فيه بعد ان يكبر، تلك الشرائط الست المذكورة... كان هوالرئيس»؛38 اگر انسانى با اين خصلت‌ها يافت شد، ولى بعد از بزرگ شدنش، شرايط را نيز تحصيل نمود، او رئيس دوم

خواهد بود. اين عبارت به خوبى بر ذاتى بودن خصلت‌ها و اكتسابى بودن شرايط دلالت دارد. به علاوه اينكه در ابتداى فصل هجدهم مى‌نويسد: «القول فى خصال الرئيس»، سپس اين خصلت‌هاى دوازده‌گانه را بيان مى‌كند.

قابل ذكر است كه فارابى از بيان اين اوصاف و شرايط، پيامبر اكرم(ص) را در نظر داشته است. چنان‌كه بيان شد، صريحآ مى‌گويد: رئيس اول نبى و منذر است و به او وحى مى‌شود. البته ادلّه ديگرى را نيز مى‌توان در اين زمينه اقامه كرد، اما چون مسئله روشن است، براى پرهيز از اطاله كلام، از تفصيل مطالب پيرامون شخصيت رئيس اول از نگاه فارابى، خوددارى نموده، به همين مقدار بسنده مى‌گردد.

2. رئيس دوم: رياست تابعه مماثل (ائمّه اطهار(عليهم‌السلام))

فارابى در كتاب الملة تصريح مى‌كند:

چنانچه رئيس اول وفات نمايد، بعد از او كسى كه در همه احوال همانند اوست جانشين وى مى‌گردد. چنين شخصى كه جانشين رئيس اول شده مى‌تواند به تشريع و تقدير مواردى كه رئيس اول، حكم آن را اهمال گذاشته، مبادرت ورزد. البته به اين هم اكتفا نمى‌كند، بلكه مى‌تواند بسيارى از موضوعات مقدر شده و تشريع شده توسط رئيس اول را تغيير دهد و بر خلاف آن دست به تشريع بزند. طبيعى است كه اين تغيير قانون رئيس اول، در صورتى است كه بداند اين تشريع در زمان او اصلح است نه به اين دليل كه رئيس اول خطا كرده است، بلكه به اين جهت كه رئيس اول چيزى را وضع كرده بود كه در زمان خودش اصلح بود و رئيس دوم هم چيزى را وضع مى‌كند كه بعد از زمان رئيس اول اصلح است، به طورى كه اگر رئيس اول هم، زمان جانشينش را درك مى‌كرد، نيز همان تغييرات را اِعمال مى‌نمود.39

يكى از محققان مى‌نويسد: به نظر مى‌رسد فارابى در اين عبارت از منظر كلام شيعى، به تبيين رهبرى مماثل مى‌پردازد و با ويژگى‌هايى كه براى آن ارائه مى‌دهد، فلسفه امامت را در تشيّع به نمايش مى‌گذارد.40

به نوشته يكى ديگر از محققان، «فارابى با اين اوصاف و خصايصى كه براى رهبر و رئيس مطلوب قايل شده، صورت فلسفى از امامت شيعه را عرضه مى‌دارد.»41

نويسنده‌اى ديگر آورده است: «فارابى رئيس مدينه فاضله (كه همان فيلسوف شاه افلاطون است) را بر امام شيعه منطبق مى‌سازد.42

بيشتر محققان كه در آثار فارابى تأمّل نموده‌اند،43 از تطبيق رؤساى مماثل، به ائمّه اطهار(عليهم‌السلام) در مذهب شيعه، سخن گفته‌اند. يكى از محققان، با ذكر اقوال برخى از آنها، چنين نتيجه‌گيرى مى‌كند: در آثار فارابى مى‌توان عناصرى يافت كه ممكن است ما را به سوى ساختن فرضيه بر اين بنياد كه رئيس مدينه فاضله فارابى با نظريه نبوت اسلامى سازگارى‌هاى بسيار دارد راهبرى كند و همچنين با تأويلاتى ممكن است رؤساى جانشين رئيس اول را با حكومت ائمه هدى(عليهم‌السلام) تطبيق داد.44

ولى به هر حال، ما دليل قطعى نداريم بر اينكه فارابى از رئيس دوم (رئيس مماثل) همان ائمّه اطهار(عليهم‌السلام) را در نظر داشته باشد، همان‌طور كه در اصل شيعه بودن فارابى هم دليل قطعى وجود ندارد؛ اما از مجموع آراء و نظريات فارابى در همه كتاب‌هايش، مى‌توان دلايل و شواهد مهمى به دست آورد كه رئيس اول فارابى از پيامبر اكرم(ص)، رئيس دوم از ائمّه اطهار(عليهم‌السلام) و رئيس سوم از ولايت فقيه، اخذ شده است. به تعبير ديگر، فارابى از اصول مديريت مذهب جعفرى، الگوبردارى نموده است كه در ادامه، به بررسى ادلّه اين مطلب مى‌پردازيم.

الف. انطباق رئيس مماثل بر ائمّه هدى(عليهم‌السلام):

دليل اول: در ترجمه عبارت فارابى كه پيش‌تر از كتاب الملة ذكر شد، فارابى جانشين رئيس اول را همانند رئيس اول بيان مى‌كند كه در شرط حكمت و اتصال به منبع فيض الهى و متولى امور دين و شريعت از قبيل تشريع و تغيير بر اساس مصلحت، همانند رئيس اول است؛ اما هيچ‌گاه از وحى به رئيس دوم سخنى نگفته است، بلكه در كتاب السياسة المدنيه مى‌نويسد: تنها رئيس اول مورد وحى الهى قرار گرفته است، ولى ساير رياست‌ها كه بعد از رئيس اول مى‌آيند ناشى از رئيس اول است؛ يعنى مشروعيت خود را از رئيس اول مى‌گيرند و رئيس اول مُوجد هويت رياست آنهاست:

«انّ السبب الاول هو الموحى الى هذا الانسان بتوسط العقل الفعال و رياسة هذا الانسان هى الرياسة الاولى و سائر الرئاسات الانسانية متأخرة عن هذه وكائنة عنها.»45 محل شاهد، جمله «و سائر الرئاسات...» است؛ يعنى باقى رياست‌هاى انسانى كه

متأخر از رئيس اول است هويت خود را از رئيس اول اخذ مى‌كنند. عبارت «وكائنة عنها» در اينجا جمله كليدى است؛ يعنى موجوديت رياست، و مشروعيت و هويت خود را از رئيس اول مى‌گيرد و از فيض قدوم او رياست و تمام هويت اينها ناشى مى‌شود.

پس معلوم مى‌شود كه رئيس دوم بجز وحى، در باقى شرايط همانند رئيس اول است و اين مطلب عينآ همان عقيده شيعه در مورد ائمّه هدى(عليهم‌السلام) مى‌باشد؛ چنان‌كه اين مطلب، يعنى همتايى و مماثلت ميان رئيس اول و رؤساى دوم، از كتاب آراء اهل مدينه فاضله نيز استفاده مى‌شود، آنجا كه مى‌فرمايد: «دون الانداد من جهة المتخيلة»؛46 يعنى رئيس دوم همان شرايط رئيس اول را دارد بدون اينكه از حيث قوّه متخيله همانند رئيس اول باشد؛ به اين معنا كه رئيس اول از طريق قوّه متخيله، مفيض عقل فعال قرار مى‌گيرد و خداوند از طريق عقل فعال به قوّه متخيله رئيس اول وحى مى‌كند: «و بما يفيض منه الى قوته المتخيلة نبيآ منذرآ.»47

پس با توجه به اين ديدگاه فارابى، كه وحى الهى به قوّه متخيله پيامبر، افاضه مى‌شود، به نظر مى‌رسد كه فارابى در عبارت «دون الانداد من جهة المتخيلة» وحى را از رؤساى دوم، نفى مى‌كند؛ يعنى رؤساى دوم همان شرايط رئيس اول را دارند و در كمالات و اهداف و عمل، همانند رئيس اول مى‌باشند؛ تنها وحى به رؤساى دوم نازل نمى‌شود. اين بدان معنا نيست كه رؤساى دوم از حيث قوّه متخيله، رشد نكرده و ارتباط با عقل فعال ندارند، بلكه مماثلت آنها با رئيس اول بدين معناست كه آنها در بالاترين مراتب كمال انسانيت، بعد از رئيس اول قرار دارند و ممكن است ارتباط با عقل فعال داشته باشند. اما فارابى با آوردن اين عبارت، ارتباط به عنوان وحى را نفى مى‌كند.

خلاصه كلام اينكه عينيت رؤساى دوم (ائمّه هدى(عليهم‌السلام)) با رئيس اول (پيامبر اكرم(ص)) بجز وحى، منطبق با عقايد شيعه مى‌باشد. به تعبير ديگر، اين مطلب يكى از شواهدى است كه رؤساى دوم مدينه فاضله از الگوى ائمّه اطهار(عليهم‌السلام) اخذ شده است.

دليل دوم: دليل دوم بر انطباق رؤساى مماثل بر ائمّه شيعه، اين است كه فارابى در السياسة المدنيه يكى ديگر از خصوصيات ائمّه اطهار(عليهم‌السلام) را چنين بيان مى‌كند: هرگاه چنين اتفاق افتد كه در زمان واحدى، رهبران متعدد با همان شرايط رئيس اول، يافت شوند همه آنها در حكم يك پادشاه هستند: «فاذا اتفق ان كان من هولاءالملوك فى وقت واحد جماعة... تكون كملك واحد، لاتفاق همّهم و اغراضهم و ارادتهم و سِيرهم و اذا توا لوا فى الازمان واحدآ بعد آخر فانّ نفوسهم كنفس واحدة و يكون الثانى على سيرة الاول و الغابر على سيرة الماضى و كما أنّه يجوز للواحد أن يغيّر شريعة قد شرّعها هو فى وقت إذا رأى الاصلح تغيّرها فى وقت آخر... لان الماضى نفسه لوكان مشاهدآ للحال، لغيّر»؛48 همه در حكم يك پادشاه هستند؛

زيرا رفتار و كردار و اهداف و اراده آنها يكى است و هرگاه پى در پى در زمان‌هاى متوالى ظاهر شوند نيز نفوس آنها مانند نفس واحد است. دومى بر اساس سيره اولى عمل مى‌كند و آينده از روش گذشته پيروى خواهد كرد.49 همان‌گونه كه رئيس اول

مى‌تواند شريعتى را كه خودش در زمانى بر اساس مصلحت آورده بود در صورت مصلحت مهم‌تر در زمان ديگر، تغيير دهد، جانشين او هم مى‌تواند براساس همين ملاك مصلحت، تغيير دهد؛ زيرا رئيس اول اگر در زمان او مى‌بود عين همان كار جانشين را مى‌كرد.

در حالى كه عقيده شيعيان درباره ائمه اثناعشر(عليهم‌السلام) همين وحدت آنهاست. آنها از نور واحد خلق شده‌اند و اهداف و عملشان نيز واحد است. اگر هريك به جاى ديگرى مى‌بود، همان عمل او را انجام مى‌داد. چنان‌كه در زيارت «جامعه كبيره» آمده است: «اشهد... انّ ارواحكم و نوركم و طينتكم واحدة طابت و طهرت بعضها من بعض»؛50 گواهى مى‌دهم كه

ارواح شما و نور شما وطينت پاك شما ائمه طاهرين يكى است و آن ذوات طيب و طاهر عين يكديگرند. پيامبر اكرم(ص) نيز مى‌فرمايد: «يا على خُلقت انا و انت من شجرة واحدة انا اصلها و انت فرعها الحسن و الحسين اغصانها.»51

دليل سوم: دليل سوم بر انطباق رؤساى مماثل در ائمّه شيعه(عليهم‌السلام)، همان است كه در بحث رئيس اول گذشت. فارابى مى‌نويسد: ملك، ملك است، چه رياست داشته باشد يا نه، چه ابزار قدرت را بيابد يا نه، چه مردم رياست او را بپذيرند يا نه، چه مورد اكرام و احترام واقع شود يا نه.52 در تحصيل السعادة كلمه امام را هم اضافه مى‌كند: «فالملك اوالامام هو

بماهيته و بصناعته ملك وامام سواء وجد من يقبل منه اولم يجد اطيع اولم يطع... لايزيل امامة الامام.»53 يعنى: امام، امام

است؛ چه مردم بپذيرند يا نپذيرند، امامت او زايل نمى‌گردد. همان‌گونه كه پيامبر اكرم(ص) فرمودند: «الحسن والحسين امامان قاما اوقعدا.»54

يكى از محققان در اين‌باره مى‌نويسد: اگر مدينه فاضله با وجود رئيس اول قطعآ متحقق خواهد گرديد، پس ملك بالحقيقه و پادشاه بى‌رعيت فقط مى‌تواند به رؤساى درجه دوم اطلاق گردد. در تفسير شيعه از امامت نيز حتى اگر امام مِلكى براى سلطنت نيابد، ملك بالحقيقه اوست و رداى حكومت فقط اورا زيبد نه ديگرى را، حتى اگر بر قومى تسلط يابد يا نيابد اكرام گردد يا نگردد.55

دليل چهارم: فارابى در تحصيل السعاده كلمه امام را معنا مى‌كند و سپس او را به گونه‌اى ستايش مى‌كند كه با مبانى فكرى شيعه كاملا مطابقت دارد: «واما معنى الامام فى لغة العرب فانّما يدل على من يؤتم به و يتقبل و هو اما المتقبل كما له او المتقبل غرضه فان لم يكن متقبلا بجميع الافعال و الفضائل و الصناعات التى هى غير متناهية لم يكن متقبلا على الاطلاق... كانت صناعته هى اعظم الصناعات قوةً و فضيلته اعظم الفضائل قوة و فكرته اعظم الفكر قوة و علمه اعظم العلوم قوة»؛56 اما معناى امام در لغت عرب دلالت مى‌كند بر كسى كه پيشوا و مورد قبول قرار گرفته. اين بدان معناست كه يا كمال او و يا غرض و هدف او مورد قبول و پيشوايى قرار گرفته است. پس اگر با جميع كارها و فضايل و هنرهايى كه تمامى ندارد، مورد قبول نباشد، نمى‌توان گفت كه مطلقآ مورد قبول نيست (بلكه ممكن است بعضى او را قبول داشته باشند؛ اگرچه مردم او را قبول نداشته باشند ولى او كامل‌ترين انسان‌هاست)؛ زيرا هنر او از نظر قدرت عظيم‌ترين هنرهاست و فضيلت او قوى‌ترين فضايل است و قدرت فكر او از همه فكرها بيشتر است و قدرت علم او از همه بالاتر است.

بنابراين، ملاحظه مى‌شود كه اين‌گونه ستايش، جز ائمه شيعه نمى‌تواند مصداقى داشته باشد، بخصوص آن عبارتى كه فضائل و هنرهاى امام را غيرمتناهى مى‌داند؛ بدين معنا كه فضائل و هنرهاى امام آن قدر زياد است كه تمامى ندارد.

يكى از محققان در اين زمينه مى‌نويسد: اوصافى كه فارابى براى رئيس و حاكم مدينه فاضله خود بيان مى‌كند ما را به ياد بيانات هشام‌بن حكم مى‌اندازد كه در اوصاف امام بيان كرده و مى‌گويد: امام بايد معصوم و از تمام مردم پيرامون خود، داناتر، شجاع‌تر، و عفيف‌تر باشد.57

ائمّه ما نيز براى امامتشان به اين مطلب استدلال كرده‌اند كه امام بايد افضل از ديگران باشد. امام على(ع) در اين‌باره مى‌فرمايد: «ايها الناس، انّ احقّ الناس بهذالامر اقواهم عليه واعلمهم بامراللّه منه»؛58 اى مردم، سزاوارترين مردمان براى خلافت، تواناترين و داناترين ايشان به دستورهاى خداوند است. ناگفته نماند كه اين يك توصيف كلى است كه ما را به مصاديق خاص (ائمه(عليهم‌السلام)) رهنمون مى‌سازد، وگرنه پيش از بيان ادلّه، يادآور شديم كه ما دليل قطعى نداريم.

دليل پنجم: فارابى در كتاب الملة، بعد از توصيف رئيس دوم، مى‌نويسد: «و اما اذا مضى واحد من هؤلاء الائمة الابرار الذين هم الملوك فى الحقيقة و لم يخلفه من هو مثله فى جميع الاحوال احتيج... الى صناعة الفقه»؛59 زمانى كه يكى از اين پيشوايان نيكو كه پادشاهان حقيقى هستند، بميرد و كسى كه در همه احوال همانند اوست جانشين نگردد، در اين هنگام، نياز به علم فقه پيدا مى‌شود تا فقيه جانشين وى گردد.

در اينجا و همچنين در موارد متعدد ديگر مى‌بينيم كه فارابى از اصطلاح خاص شيعيان استفاده مى‌كند. ائمّه ابرار، ائمّه هدى و ائمّه حق60 اصطلاحاتى هستند كه فقط شيعيان به ائمّه اطهار(عليهم‌السلام) اطلاق مى‌كنند؛ اصطلاحاتى كه در كتاب‌هاى شيعه صدها بار ذكر شده‌اند.61

دليل ششم: فارابى حكومت جهانى فاضله را مطرح مى‌كند. مدينه فاضله وى به منطقه و جغرافياى خاصى محدود و منحصر نمى‌شود، بلكه الگوى پيشنهادى او يك نظام جهانى است كه مى‌تواند از يك شهر تا تمام كره زمين، بزرگ شود و همه جهانيان را تحت رهبرى فيلسوف و در عين حال پيامبر و امام يا جانشين پيامبر و امام (كه هدفى جز رساندن بشريت به سعادت دنيا و آخرت ندارد) قرار دهد. اين مطلب، از قلمرو رياست مدينه فاضله، قابل استفاده است. فارابى در كتاب آراء اهل مدينه فاضله در قسمت مبحث رياست كه رئيس اول اعم از پيامبر و امام گرفته شده مى‌نويسد: «و هو الامام و هو الرئيس الاول للمدينة الفاضله و هو الرئيس الامة الفاضله و رئيس المعمورة من الارض كلها»؛62 يعنى اينچنين شخصيتى، امام و رئيس اول براى

مدينه فاضله و امت فاضله و رئيس جهانى معموره زمين است.

نيز در تعريف «معموره فاضله» مى‌نويسد: «و كذالك المعمورة الفاضله انما تكون اذا كانت الامم التى فيها تتعاون على بلوغ السعادة»؛63 همچنين معموره فاضله يعنى: حكومت جهانى فاضله زمانى شكل مى‌گيرد كه امت‌ها براى رسيدن به سعادت، تعاون و همكارى داشته باشند.

با توجه به اينكه فارابى مدينه فاضله را قابل گسترش در تمام كره زمين مى‌داند (و رئيس آن هم، پيامبر و امام است)، اين مطلب استفاده مى‌شود كه فارابى از حكومت جهانى تحت رهبرى امام، به حكومت امام دوازدهم شيعه حضرت مهدى(ع) اشاره دارد؛ زيرا مدينه فاضله با رياست پيامبر حكيم، تحقق پيدا كرده است و امت فاضله، يعنى حكومت منطقه‌اى، شايد ناظر به امت اسلامى باشد كه در زمان فارابى تمام خاورميانه را دربر مى‌گرفت، كه اگر فضايل در آن همگانى مى‌شد، با معيار آرمانى فارابى همخوانى پيدا مى‌كرد.

اما حكومت جهانى فارابى نه در زمان وى و نه پيش از آن، تحقق خارجى نداشته است. از اين‌رو، اين الگو جز بر اساس تفكر شيعى، نمى‌تواند مصداق داشته باشد. طبق عقايد شيعه، با ظهور حضرت مهدى(ع) حكومت جهانى در روى زمين پياده خواهد شد و معموره فاضله تحقق پيدا خواهد كرد.

بنابراين، از مجموع اين ادلّه مى‌توان نتيجه گرفت كه رئيس دوم مدينه فاضله فارابى از الگوى ائمّه اطهار(عليهم‌السلام) گرفته شده است. اما اين مطلب به زبان فلسفى صرف و به صورت شايسته‌سالارى بيان گرديده تا پذيرش عمومى و جهانى داشته باشد. از اينجا به دست مى‌آيد كه مدينه فاضله درصورتى قابل تحقق است كه منشأ الهى داشته و رئيس آن از سوى خداوند منصوب باشد.

ب. اوصاف، شرايط و وظايف رئيس مماثل: با توجه به اين ادلّه شش‌گانه، تا حدى جايگاه امامت در فلسفه سياسى فارابى مشخص مى‌شود. اما در مورد شرايط و وظايف آنها، از مجموع كتاب‌هاى فارابى كه در مورد رؤساى مدينه فاضله، مطالبى دارند (مانند آراء اهل مدينه فاضله، السياسة المدنيه، فصول منتزعه، الملة و تحصيل السعادة) چنين استفاده مى‌شود كه رؤساى مماثل در كمالات، شرايط و خصلت‌ها، مثل رئيس اول مى‌باشند و با او هيچ فرقى ندارند، بجز وحى كه فارابى آن را از رؤساى مماثل نفى مى‌كند.64

در كتاب آراء اهل مدينه فاضله و نيز فصول منتزعه، رئيس اول اعم از پيامبر اكرم(ص) و ائمه هدى(عليهم‌السلام) گرفته شده و رئيس سنت در جايگاه دوم قرار گرفته است؛ چراكه رئيس مماثل، در جميع احوال عين رئيس اول است. اين عينيت از عبارت كتاب الملة استفاده مى‌شود: «فاذا خلفه (رئيس اول) بعد وفاته من هو مثله فى جميع الاحوال... يقدّر مالم يقدّره الاول»؛65 هنگامى كه بعد از وفات رئيس اول، كسى كه در جميع احوال مثل اوست جانشين شود، آنچه را كه اولى تشريع نكرده است تشريع مى‌كند.

اما در كتاب الملة و السياسة المدنيه رؤساى مماثل در جايگاه دوم و رئيس سنت در جايگاه سوم قرار گرفته است.

بنابراين، از نظر فارابى رؤساى تابعه مماثل، بايد شرايط شش‌گانه66 و خصلت‌هاى دوازده‌گانه67 رئيس اول را داشته باشند نيز وظايف رؤساى مماثل از تشريع و تقدير احكام بر اساس مصلحت، همانند رئيس اول است. پس، از ديدگاه فارابى، رئيس مماثل در دو مورد مى‌تواند تغيير و تحول ايجاد كند: يكى، در صورت وجود مصلحت كه اگر رئيس اول هم مى‌بود عين همين تغيير را انجام مى‌داد. دوم، در مواردى كه رئيس اول در آن زمينه سخنى نگفته باشد.68

در آثار فارابى اضطراب عبارات و اختلاف تعابير آنها، سبب شده كه برخى از محققان مصداق ملك‌السنة را «امامان شيعه» و برخى «فقهاى شيعه» تلقّى نمايند. اما با بررسى‌هايى كه نگارنده به عمل آورده، به نظر مى‌رسد مراد فارابى از ملك‌السنة همان فقهاى شيعه باشد. اين مطلب از كتاب الملة و السياسة المدنيه به طور وضوح دريافت مى‌شود. اما در كتاب آراء اهل مدينه فاضله از رئيس سنت به عنوان رئيس ثانى ياد مى‌كند و رؤساى مماثل را تحت عنوان رئيس اول قرار مى‌دهد و مى‌گويد: «و يكون الرئيس الثانى الذى يخلف الاول من اجتمعت فيه من مولده و صباه تلك الشرائط و يكون بعد كبره، فيه ست شرائط احدها أن يكون حكيمآ و الثانى أن يكون عالمآ... .»69

اين عبارت موجب تشويش برخى محققان شده است؛ زيرا فارابى مى‌گويد: رئيس ثانى كسى است كه از كودكى داراى آن خصلت‌هاى دوازده‌گانه باشد (متأسفانه اينجا از خصلت‌ها تعبير به شرايط مى‌كند) و بعد از بزرگ شدنش، شش شرط در او جمع شود... . در اينجا فارابى از رئيس ثانى نام مى‌برد، ولى شرايط شش‌گانه‌اى كه براى او ذكر مى‌كند، بيان‌كننده يك فقيه است. از اين‌رو، برخى از محققان، به اشتباه مراد از رئيس ثانى را در اين عبارت، ائمّه اطهار(عليهم‌السلام) دانسته و شرايط فقيه را براى او ذكر نموده‌اند.70

اما با دقت‌نظر در كتاب الملة و السياسة المدنيه كه رؤسا به ترتيب ذكر شده‌اند، معلوم مى‌شود كه مطلب كاملا واضح است. رئيس اول به پيامبر اكرم(ص) و رئيس مماثل به ائمّه اطهار(عليهم‌السلام) و رئيس سنت به فقهاى شيعه منطبق مى‌شود. اما در كتاب آراء اهل مدينه فاضله با وجود اندك اضطراب در عبارت، باز هم مطلب واضح است؛ به اين صورت كه ابتدا فارابى رئيس اول را با شرايط ظاهرآ چهارگانه (ولى در واقع شش‌گانه) و اوصاف دوازده‌گانه بيان مى‌كند و بعد مى‌نويسد: «و اجتماع هذه كلها فى انسان واحد عسر فلذالك لايوجد من فطر على هذه الفطرة الاالواحد بعد الواحد والاقل من الناس فان وجد مثل هذا فى المدينة الفاضله ثم حصلت فيه بعد أن يكبر تلك الشرائط الست المذكورة قبل او الخمس منها دون الانداد من جهة المتخيلة كان هو الرئيس»؛71 اجتماع همه اين اوصاف و خصلت‌ها در انسان واحد مشكل است. از اين‌رو، كسى كه به گونه فطرى داراى اين خصلت‌ها باشد يافت نمى‌شود، مگر يكى پس از ديگرى و اندكى از مردم. پس اگر اينچنين انسانى در مدينه فاضله پديد آمد و نيز پس از آنكه كبير و بزرگ شد و شرايط شش‌گانه يا پنج‌گانه ـ كه پيش‌تر بيان شد، در او حاصل گرديد، بدون همانندى (رئيس اول) از جهت قوّه متخيله، او رئيس (دوم) خواهد بود.

چنين انسانى كه از لحاظ شرايط، همان شرايط و كمالات رئيس اول را دارد و تنها از جهت قوّه متخيله، مثل رئيس اول نيست، رئيس دوم خواهد بود. اين مطلب مبتنى است بر آنچه در بحث رئيس اول گذشت؛ يعنى به اعتقاد فارابى، پيامبر از طريق قوّه متخيله مورد وحى الهى قرار مى‌گيرد: «و بما يفيض منه الى قوته المتخيلة نبيآ منذرآ.»72

در اينجا دكتر جعفر سجادى در ترجمه كتاب آراء اهل مدينه فاضله، دچار اشتباه شده و عبارت «كان هو الرئيس» را به «رئيس اول» معنا كرده است،73 در حالى كه فارابى در پايان عبارت، لفظ رئيس را به صورت مطلق آورده. همين اشتباه، منشأ اشتباه برخى ديگر از محققان شده است.

اشتباه دوم دكتر سجادى در اين است كه وقتى فارابى مى‌گويد: «تلك الشرائط الست المذكورة قبل او الخمس منها»،74

مراد او همان شرايط رئيس اول است كه ظاهرآ چهار شرط به نظر مى‌رسد؛ ولى در واقع، با همان شرايط شش‌گانه در فصول منتزعه يكى است. اصولا شرايط شش‌گانه در فصول منتزعه دليل مى‌شود، بر اينكه مراد فارابى در كتاب آراء اهل مدينه فاضله نيز همان شش شرط مى‌باشد. اما دكتر سجادى در قسمت پاورقى ترجمه كتاب آراء اهل مدينه فاضله مى‌نويسد: ممكن است منظور فارابى از شرايط شش‌گانه، همان خصلت‌هاى دوازده‌گانه، از اول تا ششم باشد!75 اين مطلب قطعآ اشتباه است؛ زيرا فارابى بعد از شرط اول كه ارتباط با عقل فعال است مى‌نويسد: «ثم أن يكون له مع ذلك قدرة بلسانه على جودة التخيّل بالقول لكل مايعلمه.»76 ظاهر اين عبارت بيان‌كننده يك شرط است كه دكتر سجادى با اعتراف به غامض بودن عبارت، آن را به «جودة الاقناع» تفسير مى‌كند.77

اما در واقع، فارابى در اين عبارت دو شرط را ذكر نموده: يكى «جودة الاقناع» و ديگرى «جودة التخيّل». و شرط سوم را «جودة‌الارشاد الى السعادة» ذكر مى‌كند و بعد مى‌نويسد: «و أن يكون له مع ذلك جودة ثبات ببدنه لمباشرة اعمال الجزئيات.»78 در اين عبارت نيز دو شرط را بيان كرده: يكى، قدرت بر جهاد و شجاعت و ديگرى، سلامت جسمى براى شركت در جهاد. اما در ظاهر بيانگر يك شرط مى‌باشد. بنابراين، فارابى در كتاب آراء اهل مدينه فاضله، شش شرط براى رئيس اول بيان مى‌كند.

اما در مورد رؤساى مماثل كه ارجاع مى‌دهد (ثم حصلت فيه بعد أن يكبّر تلك الشرائط الست المذكورة قبل او الخمس منها)،79 مراد فارابى از اين ارجاع، همين شروط شش‌گانه است كه در كتاب آراء اهل مدينه فاضله آمده است.

بنابراين، آنچه را هم كه آقاى مهاجرنيا در كتاب انديشه سياسى فارابى، توجيه مى‌كند درست نيست. وى مى‌نويسد: فارابى در آراء اهل مدينه فاضله بر خلاف فصول المدنى، شرايط شش‌گانه را در چهار شرط خلاصه كرده است، ولى در هنگام ارجاع، تعبير به شرايط شش‌گانه مى‌كند و گويا در ذهن او فصول المدنى بوده است.80

به نظر مى‌رسد صحت اين توجيه، بعيد باشد؛ زيرا همان‌گونه كه بيان شد، از عبارت كتاب آراء اهل مدينه فاضله، ظاهرآ چهار شرط به نظر مى‌رسد، ولى در واقع، فارابى شش شرط را اراده كرده است. گرچه عبارت اضطراب دارد، اما با دقت‌نظر معلوم مى‌شود كه شش شرط به خوبى قابل استنباط است.

ج. شرط حكمت در رؤساى مماثل: حال كه از نظر فارابى شرايط رؤساى مماثل، عين شرايط رئيس اول است. پس اولين شرط رئيس اول، «حكمت» است. در مورد رئيس اول بيان شد كه حكمت به معناى كمال قوّه ناطقه و متخيله و ارتباط با مجارى فيض الهى از طريق هر دو قوه مى‌باشد. اگر ارتباط با عقل فعال از طريق قوّه ناطقه باشد، «فيلسوف» و اگر از طريق قوّه متخيله باشد «پيامبر» ناميده مى‌شود.81 اما در مورد رؤساى مماثل، حكمت به چه معناست؟ فارابى از يك طرف حكمت را به طور مطلق شرط مى‌داند و از سوى ديگر، ارتباط با عقل فعال را از طريق قوّه متخيله نفى مى‌كند.

به نظر مى‌رسد وجه جمع، اين باشد كه حكمت در مورد رؤساى مماثل، به معناى ارتباط با عقل فعال از طريق قوّه ناطقه براى تبيين و تشريح شريعت رئيس اول باشد.

3. نوع سوم رهبرى: رياست سنت (ولايت فقيه)

در آراء سياسى فارابى، متأسفانه برخى از پژوهشگران فلسفه اسلامى از مستشرقان، متأثر شده و انديشه فارابى را خيال‌پرستانه و غيرعملى تلقّى كرده‌اند. به گفته ايشان، فلسفه سياسى فارابى، يك طرح عملى و كار بردى نيست، همان‌گونه كه مدينه فاضله افلاطون در دام اتوپيايى و غيرعملى گرفتار شده است! آنان مؤسس فلسفه اسلامى را نيز ناخواسته يا ناآگاهانه به اتهام تقليد از فلسفه يونانى، با افلاطون يكى دانسته‌اند،82 در حالى كه فارابى از مبانى فكرى و اعتقادى خويش سخن مى‌گويد و اين مبانى اعتقادى تشيّع به گونه‌اى است كه در راستاى هدايت و مديريت جامعه، امكان بن‌بست در آن تصور نمى‌شود.

از اين‌رو، فارابى از اين مبنا و اعتقاد شيعى خويش، بعد از رئيس اول و رئيس مماثل، رياست سنت، يعنى ولايت فقيه را با زبان فلسفه به مردم معرفى مى‌كند و از اين طريق، ادامه حاكميت اسلام ناب محمدى(ص) را با توجيهات عقلانى و زبان فلسفى پاس مى‌دارد و چاره كار امت اسلامى را با حكومت فقيه فيلسوف، به مردم و غاصبان حكومت اعلام مى‌دارد.

بر اين اساس، او در كتاب الملة مى‌نويسد:

چنانچه بعد از ائمه ابرار كه رهبران حقيقى هستند، كسى كه در همه احوال، مماثل و همانند آنان باشد جانشين نگردد در اين صورت، لازم است كه در همه افعال و اعمال جامعه، از مقدرات و سنت‌هاى رئيس اول و رئيس مماثل، تبعيت شده و با آن مخالفت نگردد و تغييرى در آن صورت نگيرد، بلكه هر آنچه رئيس قبلى وضع نموده، به حال خود واگذار شود و در آنچه نياز به وضع و تشريع است و رئيس قبلى بدان تصريح نكرده به مدد اصول كلى كه او وضع نموده به استنباط و استخراج احكام غيرمصرّح مبادرت شود و از اينجاست كه ضرورت نياز به صناعت فقه، آشكار مى‌شود و آن عبارت است از: «صناعتى كه انسان بتواند به مدد آن با استفاده از احكام موضوعه و اصول كلى به استخراج و استنباط حكم مسائل مستحدثه بپردازد»83 و اين استنباط صحيح نيست، مگر اينكه انسان، متصف به همه فضائلى باشد كه در آن دين پذيرفته شده؛ يعنى اهل استنباط باشد و به چنين انسانى كه اهل استنباط باشد و از فضائل دينى برخوردار باشد، همانا فقيه گفته مى‌شود: «فمن كان هكذا فهو فقيه.»84

عبارت مزبور، ترجمه عبارت فارابى است كه حاوى مطالب بسيار مهم و كليدى مى‌باشد. در ذيل، به شرح مختصر اين عبارت مى‌پردازيم:

1. از اينكه فارابى مى‌فرمايد در صورتى كه ائمّه ابرار نباشد لازم است در همه افعال و اعمال جامعه به مدد اصول كلى كه ائمّه ابرار وضع نموده، به استنباط احكام غيرمصرّح، مبادرت شود و آن كسى كه اهليت استنباط را دارد و فقيه ناميده مى‌شود، احكام را استنباط نموده و اجرا مى‌كند. از اين مطلب استفاده مى‌شود كه فقيه به جهت اهليت داشتن استنباط، جانشين ائمّه ابرار مى‌شود و مشروعيت او به همين اهليت استنباط و تبعيت از رئيس اول و رئيس مماثل است. در اينجا فارابى از اهليت استنباط و فضائل، معناى وسيعى را در نظر دارد و آن علومى كه در استنباط احكام، لازم است را شامل مى‌شود، چنانچه در كتاب تحصيل السعادة تحت عنوان فضائل النظريه و فضائل الفكريه توضيح مى‌دهد.85 رئيس سنت بعد از رئيس مماثل، سرپرستى جامعه را به عهده مى‌گيرد. وى جانشين آنهاست و مشروعيتش از ناحيه آنان است.

2. رياست سنت در صورتى است كه كسى در اوصاف و شرايط كمال، مثل ائمه ابرار نباشد، وگرنه اگر كسى باشد كه همان اوصاف و شرايط كمال ائمه ابرار را داشته باشد، او همان رئيس مماثل است. آن وقت جايى براى فاقد شرايط باقى نمى‌ماند؛ زيرا رئيس سنت از لحاظ كمال به مراتب پايين‌تر از رؤساى مماثل است. از اين‌رو، فارابى عنوان رياست سنت را به او مى‌دهد. اما رؤساى مماثل يا ائمه ابرار، اگرچه تعدادشان زياد باشد، در حكم رهبر واحد هستند: «تكون كملِك واحد... فان نفوسهم كنفس واحدة.»86 از اين‌رو، با عنوان واحد «رؤساى مماثل» ياد مى‌شوند.

3. حال كه رئيس سنت به لحاظ كمال انسانى، شرايط رؤساى مماثل را ندارد، پس بايد از شريعت و سنت رئيس اول و مماثل پيروى كند.

4. رئيس سنت، حق مخالفت و تغيير در سنت‌هاى رئيس اول و مماثل را ندارد؛ زيرا از لحاظ كمال انسانى، اوصاف و شرايط آنها را ندارد تا حق تشريع و تغيير داشته باشد.

5. رئيس سنت وظيفه دارد شريعت و سنت‌هاى رئيس اول و مماثل را حفظ و نگه‌دارى نموده و در تثبيت و گسترش آن بكوشد.

6. وظيفه مهم رئيس سنت، استنباط و استخراج احكامى است كه بعد از رئيس اول و مماثل موردنياز جامعه قرار گرفته و آنها به آن احكام تصريح نكرده‌اند، اما از اصول كلى به جا مانده از رئيس اول و مماثل، مى‌توان آن احكام مستحدثه را به دست آورد.

7. فارابى تعريف صناعت فقه (علم فقه) را بيان مى‌كند كه در ترجمه فوق (داخل گيومه) ذكر شد.

8. صحت و سقم آنچه كه رئيس سنت استنباط مى‌كند، نسبت به غرض واضع شريعت سنجيده مى‌شود.

9. در صورت نبودن رئيس اول و مماثل و نياز جامعه به احكام مسائل مستحدثه، ضرورت علم فقه از اينجا آشكار مى‌شود؛ يعنى تحصيل علم فقه و به تبع آن، تحصيل مبادى علم فقه واجب مى‌شود.

10. كسى كه اهليت استنباط و نيز فضايل پذيرفته شده در شريعت رئيس اول را داشته باشد، فقيه است و سمت جانشينى رئيس اول و مماثل و سرپرستى جامعه را عهده‌دار مى‌شود.

فارابى در السياسة المدنيه تصريح مى‌كند: زمانى رهبران مماثل نباشند، شرايعى كه آنها مقرر داشته‌اند، تدوين و حفاظت مى‌شود و به وسيله آن، نظام جامعه تدبير و اداره مى‌گردد. در اين هنگام، آن رئيسى كه جامعه را با شرايع ائمه گذشته تدبير مى‌كند پادشاه سنت ناميده مى‌شود.87

اما عبارت كتاب آراء اهل مدينه فاضله، اندكى مبهم است: «و إن اتفق أن لايوجد مثله88 فى وقت من الاوقات، أخذت الشرايع و السنن التى شرعها هذا الرئيس و امثاله إن كانوا توالو فى المدينة، فاثبتت و يكون الرئيس الثانى الذى يخلف الاول من اجتمعت فيه من مولده و صباه تلك الشرائط و يكون بعد كبره فيه ست شرائط، احدها أن يكون حكيما و الثانى أن يكون عالما حافظا للشرايع... .»89

عبارت مزبور از اين لحاظ ابهام دارد كه تعبير به «رئيس ثانى» نموده است. از اين‌رو، به دست مى‌آيد كه رئيس اول به جهت عينيّت با رئيس مماثل، اعم از رؤساى مماثل گرفته شده است.

ابهام دوم در عبارت «تلك الشرائط» است. بهتر بود فارابى به جاى آن از عبارت «تلك الاوصاف» استفاده مى‌كرد؛ زيرا مراد، همان اوصاف و خصلت‌هاى دوازده‌گانه رئيس اول است كه ذاتى و طبيعى مقام رياست مدينه فاضله مى‌باشد، اما بعد از بزرگ شدن، اگر اين شرايط شش‌گانه اكتسابى را تحصيل نمود، بالفعل حايز مقام رياست مى‌گردد، چه مردم بپذيرند يا نپذيرند.

برخى از محققان اين عبارت را در مورد رؤساى مماثل دانسته‌اند90 كه درست به نظر نمى‌رسد؛ زيرا اين عبارت جايگاه

و شرايط رئيس سنت را بيان مى‌كند. در ذيل، به برخى از دلايل اين مسئله اشاره مى‌شود:

اولا، اين شرايط را كه بيان مى‌كند با شرايط شش‌گانه رئيس سنت در فصول منتزعه يكى است.

ثانيآ، در شرط سوم و چهارم سخن از استنباط احكام مستحدثه است (والثالث ان يكون له جودة استنباط فيما لايحفظ فيه شريعه ... والرابع... قوة استنباط لما سبيله ان يعرف فى وقت من الاوقات الحاضرة من الامور و الحوادث التى تحدث) كه غالبآ در مورد فقها گفته مى شود نه ائمّه اطهار(عليهم‌السلام).

ثالثآ، لسان شرايط به گونه‌اى است كه بيان مى‌كند اين شرايط براى كسى است كه قبل از او عده‌اى از رؤساء داشته‌اند و شخصى مشروط به اين شرايط از سنن و سيره آنها پيروى ى‌كند؛ مانند جمله‌هاى «والسير التى دبرها الرؤساء الاولون»، «حذو الائمة الاولين»، «أن يسير فيه رؤساء الاولون» و «الى شرايع الاولين»، در حالى كه اگر عبارت، مربوط به رؤساى مماثل باشد، قبلا فقط رئيس اول آمده است نه عده زيادى.

پس نتيجه اينكه، عبارت فوق و شرايط در ضمن آن، مربوط به رياست سنت است. بنابراين، فارابى معتقد است كه رياست سنت، بايد اوصاف ذاتى و دوازده‌گانه رئيس اول را داشته باشد91 و در اين اوصاف با رئيس اول و مماثل، اشتراك دارد ولى در شرايط، با آنها تفاوت دارد. در ذيل، به شرايط شش‌گانه اشاره مى‌شود:

1. حكمت: اولين شرط رياست سنت «حكمت» است: «احدها ان يكون حكيمآ.»92 همان‌گونه كه در مورد رؤساى مماثل بيان شد، مراد فارابى از حكمت، ارتباط با عقل فعال از طريق قوّه متخيله نيست؛ چراكه فارابى آن را مخصوص رئيس اول مى‌داند. اما حكمت به معناى فلسفه و كمال قوّه ناطقه، مى‌تواند شرط رياست سنت باشد؛ ولى كلام در اين است كه فارابى چرا در فصول منتزعه حكمت را شرط ندانسته است؟93

فارابى در الملة مى‌نويسد: رئيس سنت نيازى به فلسفه ندارد: «و اما التابعة لها التى رئاستها سنية فليس تحتاج الى الفلسفه بالطبع»؛94 رياست تابعه رئيس اول كه رياستش بر اساس سنت است، بالطبع نيازى به فلسفه ندارد.

به نظر مى‌رسد وجه جمع، اين باشد كه رياست سنت، حتى‌المقدور لازم است شرايط رئيس اول را داشته باشند كه در صورت داشتن حكمت، به كمال فقيه افزوده شده و به رئيس اول، نزديك‌تر مى‌شود، اما اگر اين شرط را نداشت، خللى در ثبوت رياست سنت و ولايت فقيه ايجاد نمى‌شود؛ چنان‌كه فارابى به اين مطلب اشاره دارد. «أنّ الاجود و الا فضل فى المدن والامم الفاضله ان يكون ملوكها و رؤساؤها الذين يتوالون فى الازمان على شرائط الرئيس الاول.»95 يعنى: بهتر است رهبران و رؤسايى كه رهبرى را در مدينه و امت‌ها به طور متوالى بعد از رئيس اول، به دست مى‌گيرند، شرايط او را داشته باشند. پس به اين نتيجه مى‌رسيم كه حكمت به معناى دانستن فلسفه براى ولايت فقيه، شرط ترجيحى است نه شرط اساسى.

2. فقاهت: فارابى مى‌گويد: رئيس سنت بايد دانا و نگهبان شرايع و سنت‌ها و روش‌هايى باشد كه رؤساى اول وضع نموده‌اند و كارهاى خود را با تمام و كمال با آنها منطبق سازد و از آنها تبعيت و پيروى نمايد.96 زيرا فقيه هر چه دارد از رؤساى اول دارد، و آگاهى و پيروى از شريعت رئيس اول، هويت او را تشكيل مى‌دهد. او حق تغيير و مخالفت با سيره رؤساى اول را ندارد. او فقط از طريق اصول و قواعد كلى شريعت، به استنباط احكام و قوانين موردنياز جامعه مى‌پردازد. پس كار او صناعت فقه و خودش فقيه، ناميده مى‌شود.97

فارابى در تعريف علم فقه مى‌نويسد: «و هى التى يقتدر الانسان بها على أن يستخرج و يستنبط صحة تقدير شىء شىء ممالم يصرح واضع الشريعة بتحديده عن الاشيا التى صرح فيها بالتقدير.»

سپس مى‌افزايد: «فقيه كسى است كه از فضايل پذيرفته شده در شريعت رئيس اول برخوردار باشد»؛ يعنى اهليت استنباط را داشته باشد. فارابى شيفته تخصص، شايستگى و اهليت است. او رئيس مدينه فاضله را با تمام اوصاف كمال وصف مى‌كند. ذكر شروط كمال براى رؤساى مدينه فاضله، از بينش شايسته‌سالارى وى حكايت دارد. به همين دليل است كه بسيارى از محققان، مدينه فاضله او را اتوپيايى و غيرعملى مى‌دانند؛ چون با شرايطى كه او براى مقام رياست برمى‌شمارد، چنين شخصى نادرالوجود مى‌شود.

خلاصه كلام اينكه از نظر فارابى كسى شايستگى و اهليت استنباط را دارد كه هشت شرط اساسى را دارا باشد:98

اول. شناخت شريعت: فقيه بايد به طور كامل بر منابع اجتهاد فقهى آگاه باشد.

دوم. شناخت مقتضيات زمان: فقيه بايد هم مصالح و مقتضيات زمان خويش را براى استنباط احكام بشناسد و هم موقعيت و شرايط شارع را در حين وضع شريعت.

سوم. شناخت ناسخ و منسوخ: بر فقيه لازم است ناسخ و منسوخ را در زمان شارع بشناسد تا بر اساس ناسخ، حكم و اجتهاد نموده و در دام منسوخ گرفتار نشود.

چهارم. آشنايى با لغت و زبان: بر فقيه لازم است با لغت و زبان تخاطب رئيس اول و عادات اهل زمانه او در استعمال لغات آشنا باشد تا معانى حقيقى و مجازى و استعارات به كار رفته را تشخيص دهد و در فهم متون فقهى دچار اشتباه نشود.

پنجم. آشنايى با ارزش‌ها و هنجارهاى زمان نزول: فقيه بايد براى استنباط احكام از ارزش‌ها، هنجارها، عادات و رسومى كه در زمان نزول شريعت بوده و احكام، ناظر بر آنهاست، آگاه باشد تا در فهم و درك متون شريعت دچار اشتباه نشود.

ششم. شناخت استعمالات: بر فقيه لازم است از استعمالات مختلف زبان، مانند مطلق و مقيد، حقيقت و مجاز، عموم و خصوص، محكمات و متشابهات، آگاه باشد.

هفتم. شناخت مشهورات: شناخت مشهورات و مقبولات زمان رئيس اول در فهم متون، مؤثر است. ممكن است در زمان فقيه، آنها تغيير كرده باشد. از اين‌رو، بر فقيه لازم است از آن مشهورات آگاه باشد.

هشتم. آشنايى با روايت و درايت: فقيه بايد لوازم موضوعات را تشخيص دهد؛ يعنى شناخت انواع روايت از قبيل مشهور، موثق، مكتوب و غيرمكتوب، براى فقيه لازم است. اين در صورتى است كه فقيه، هم‌عصر شارع نباشد-، وگرنه اگر، هم‌عصر شارع باشد آنچه خودش از شارع مى‌شنود برايش حجت است.99

3. قدرت استنباط: شرط سوم از شروط رياست سنت «قدرت استنباط» است. فقيه بايد در تمام موضوعات و مسائلى كه در مورد آنها از رؤساى اول، حكمى نمانده است قوّه استنباط داشته باشد تا بتواند بر وفق سيره و شريعت رئيس اول استنباط كرده و احكام مسائل مستحدثه را دريابد.100 يعنى به اصطلاح امروز، مجتهد جامع‌الشرايط باشد نه هر كسى كه علم فقه خوانده يا در بخشى از دين قوه استنباط دارد.

4. زمان‌شناسى: بر فقيه جامع‌الشرايط لازم است آنچه را كه استنباط مى‌كند مطابق با مصلحت زمان خويش باشد؛ يعنى مصالح مردم را به خوبى تشخيص داده و حكمى را كه استنباط مى‌كند موافق با روح شريعت گذشته و مصلحت امت معاصر باشد.101 و اين امر جز با تسلط كامل بر شريعت گذشته و بصيرت كافى در مسائل جهانى ميسر نخواهد بود.

5. قدرت بر ارشاد و هدايت: فقيه جامع‌الشرايط كه رياست جامعه را بعد از ائمّه اطهار(عليهم‌السلام) به عهده مى‌گيرد بايد توانايى ارشاد و هدايت مردم را از راه گفتار و بيان داشته باشد تا بتواند مردم را، هم به سوى شريعت پيشوايان نخستين و هم به سوى قوانين و سنت‌هايى كه پس از آنها و به تبعيت و پيروى از شريعت آنها استنباط شده است هدايت كند.102 اما چون سطح فكرى و استعداد مردم متفاوت است، بر رئيس جامعه لازم است كه طبق ادراك و استعداد مردم سخن بگويد. بنابراين، بايد برخى را با برهان و برخى را با اقناع از راه تمثيل، ارشاد و هدايت نمايد.103

6. قدرت بر جهاد: شرط ششم از شروط رياست سنت، توانايى و قدرت بر جهاد است. فارابى معتقد است كه رئيس سنت بايد شخصآ توانايى در مباشرت اعمال جنگى را داشته باشد و در اين راه از همت استوار و ثبات قدم برخوردار باشد. و اين در صورتى محقق مى‌شود كه هنر و فنون فرماندهى جنگ را دارا باشد.104

فارابى اين شرط را از جمله شرايط مشترك بين تمام مراتب رياست‌ها قرار داده است. اين امر، از اهميت شرط مزبور حكايت دارد؛ زيرا مقصود فارابى از اين شرط، تنها دانستن فنون جنگى نيست، بلكه شجاعت رهبرى را نيز جزو قدرت بر جهاد قرار داده است: «ان يكون له جودة ثبات.»105 يعنى: رهبر بايد ثابت‌قدم باشد و همت عالى داشته باشد تا با تهديدات دشمن، كوچك‌ترين خللى در اراده او ايجاد نشود. اين مسئله در عصر حاضر كه عصر تمدن ناميده شده، بسيار قابل لمس است؛ چه رسد در عصر فارابى كه جنگ و غارتگرى مرسوم آن زمان بود.

نتيجه‌گيرى

از آنچه بيان گرديد، نتايج ذيل به دست مى‌آيد:

1. رؤساى مدينه فاضله فارابى برگرفته از اصول سياسى مذهب جعفرى است، ولى فارابى اين اصول را با روش فلسفى و شايسته‌سالارى تبيين نموده است تا پذيرش عمومى و جهانى داشته باشد.

2. اگر كسى به كتاب‌هاى فارابى مراجعه و در آنها دقت كند، مى‌بيند كه جلوه نبوت و ولايت فقيه در رؤساى مدينه فاضله فارابى تا حدى روشن است؛ اما آنچه ابهام دارد جلوه امامت در رؤساى دوم مدينه فاضله است كه در اين مقاله با بيان ادلّه و شواهدى و جمع و توفيق ميان كُتب فارابى، به اثبات اين مطلب پرداخته شد و تا حدى جلوه امامت در رؤساى مدينه فاضله فارابى به اثبات رسيد.

3. در ضمن اثبات موضوع، معلوم شد كه مدينه فاضله فارابى يك طرح كاملا عملى است.

4. مدينه فاضله در صورتى قابل تحقق است كه مدير و رئيس آن مشروعيت الهى داشته و منصوب خداوند باشد و هدايت الهى را در جامعه پياده كند.

··· منابع

ـ نهج‌البلاغه، ترجمه محمّد دشتى، قم، دفتر تبليغات اسلامى، چ سوم، 1386.

ـ ابن براج، جواهر الفقه، قم، جامعه مدرسين، 1411ق.

ـ احسائى، ابن ابى‌جمهور، عوالى الئالى، قم، مطبعة سيدالشهداء، 1403ق.

ـ اصيل، حجت‌اللّه، آرمانشهر در انديشه ايرانى، تهران، نى، چ دوم، 1381.

ـ الفاخورى، حنا و خليل الجر، تاريخ فلسفه در جهان اسلامى، ترجمه عبدالمحمد آيتى، تهران، علمى فرهنگى، چ ششم، 1381.

ـ حقدار، على‌اصغر، قدرت سياسى در انديشه ايرانى، تهران، كوير، 1382.

ـ حقيقت، سيدصادق، توزيع قدرت در انديشه سياسى شيعه، تهران، هستى‌نما، 1381.

ـ حلبى، على‌اصغر، تاريخ فلاسفه ايرانى، تهران، زوّار، 1381.

ـ داورى اردكانى، رضا، فارابى فيلسوف فرهنگ، تهران، ساقى، 1382.

ـ سجادى، جعفر، انديشه‌هاى اهل مدينه فاضله، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، 1379.

ـ غراياق زندى، داود، دكتر حميد عنايت پدر علم سياست ايران، تهران، بقعه، 1379.

ـ فارابى، محمّد، آراء اهل المدينه فاضله، بيروت، دارالمشرق، ط. الثامنة، 2002م.

ـ ـــــ ، السياسة المدنيه، بيروت، دارالمشرق، ط. الثانيه، 1993م.

ـ ـــــ ، الملة، بيروت، دارالمشرق، 1986م.

ـ ـــــ ، تحصيل السعادة، بيروت، دارالاندلس، ط. الثانية، 1403ق.

ـ ـــــ ، عيون المسائل، تحقيق احمد ناجى الجمالى، قاهره، مطبعه السعادة، 1325ق.

ـ ـــــ ، فصوص الحكم، تحقيق محمّدامين الخانجى، مصر، مطبعه السعادة، 1966م.

ـ ـــــ ، فصول منتزعه، ترجمه حسن ملكشاهى، تهران، سروش، 1382.

ـ ـــــ ، فصول منتزعه، تهران، الزهرا، 1405ق.

ـ قمى، ابن‌بابويه، الامامة و التبصرة، قم، مدرسه امام مهدى، 1363.

ـ قمى رازى، خراز، كفاية‌الاثر، قم، بيدار، 1401ق.

ـ قمى، شيخ عباس، مفاتيح‌الجنان، قم، شهاب، 1381.

ـ كربن، هانرى، تاريخ فلسفه اسلامى، ترجمه اسداللّه مبشرى، تهران، چاپخانه سپهر، چ چهارم، 1371.

ـ مجلسى، محمّدباقر، بحارالانوار، بيروت، داراحياء التراث العربى، 1983م.

ـ محمّدى رى‌شهرى، محمّد، منتخب ميزان‌الحكمه ، قم، دارالحديث 1381.

ـ مهاجرنيا، محسن، انديشه سياسى فارابى، قم، دفتر تبليغات اسلامى، 1380.

ـ ناظرزاده كرمانى، فرناز، فلسفه سياسى فارابى، تهران، دانشگاه الزهرا، 1376.

ـ نعمه، عبداللّه، فلاسفه شيعه، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب، 1367.

ـ نوروزى، محمّدجواد، فلسفه سياست، قم، مؤسسه آموزشى و پژوهشى امام خمينى، چ پنجم، 1379.

پى نوشت ها

1 كارشناس ارشد فلسفه اسلامى، مجتمع آموزش عالى فقه معارف. دريافت: 17/3/88 ـ پذيرش: 19/7/88.

1- ـ حنا الفاخورى و خليل الجر، تاريخ فلسفه در جهان اسلامى، ترجمه عبدالمحمد آيتى، ص 444 / على‌اصغر حلبى، تاريخ فلسفه ايرانى، ص 179 / داودغراياق زندى، حميد عنايت پدر علم سياست ايران، ص 548.

2 ـ محمّدجواد نوروزى، فلسفه سياست، ص 169، به نقل از: عبدالكريم سروش، حكمت و حكومت، ص 178.

3 ـ محمد فارابى، الملّة، ص 50.

4 ـ محمّدجواد نوروزى، فلسفه سياست، ص 170.

5 ـ مراد از «امور» همان سياست است كه فارابى از آن به «مهنه ملكيه» يعنى حرفه زمام‌دارى تعبير كرده است (والسياسة هى فعل هذه المهنة) يعنى سياستهمان انجام خدمت و ايجاد فضايل در جامعه است. (محمد فارابى، الملة، ص 70).

6 ـ مراد از زيبايى‌ها، خيرات و سعادت است. (محمد فارابى، فصول منتزعه، ترجمه حسن ملك‌شاهى، ص 47و49).

7 ـ محمّد فارابى، التنبيه على سبيل‌السعادة، ص 77.

8 ـ محمّد فارابى، آراء اهل مدينه فاضله، ص 127.

9 ـ همو، السياسة المدنيه، ص 79.

10 ـ همو، الملة، ص 49.

11 ـ همو، السياسة المدنية، ص 81.

12 ـ محمّد فارابى، عيون المسائل، ص 9.

13 ـ همو، آراء اهل مدينه فاضله، ص 61ـ62.

14 ـ همو، السياسة المدنيه، ص 32.

15 ـ همو، تحصيل السعادة، ص 90ـ93.

16 ـ همو، السياسة المدنية، ص 74و78.

17 ـ همو، آراء اهل المدينة فاضله، ص 118.

18 ـ همو، السياسة المدنيه، ص 78ـ79.

19 ـ همان، ص 79.

20 ـ همو، آراء اهل المدينه فاضله، ص 125.

21 ـ همو، السياسة المدنيه، ص 79.

22 ـ محمد فارابى، فصوص‌الحكم، ص 152ـ153.

23 ـ مقصود فارابى آن طبيعتى است كه با پيمودن مراحل كمال، قابلت ارتباط با عقل فعال را به دست آورده است. بدين‌روى، او يك انسان استثنايى است.

24 ـ محمد فارابى، آراء اهل مدينه فاضله، ص 122ـ125.

25 ـ هانرى كربن، تاريخ فلسفه اسلامى، ترجمه اسداللّه مبشرى، ص 220ـ222.

26 ـ حجت‌اللّه اصيل، آرمانشهر در انديشه ايرانى، ص 147.

27 ـ يعنى واضع قوانين.

28 ـ محمد فارابى، تحصيل السعادة، ص 92ـ93.

29 ـ همو، السياسة المدنيه، ص 78.

30 ـ همو، تحصيل السعادة، ص 92ـ93.

31 ـ محمد فارابى، فصول منتزعه، ص 37.

32 ـ همو، تحصيل السعادة، ص 97 / همو، فصول منتزعه، ص 37.

33 ـ معناى قوّه متخيله پيش‌تر بيان گرديد.

34 ـ محمد فارابى، فصول منتزعه، ص 55.

35 ـ محمد فارابى، السياسة المدنيه، ص 79.

36 ـ همو، آراء اهل مدينه فاضله، ص 126.

37 ـ همان، ص 127ـ128.

38 ـ همان، ص 129.

39 ـ محمد فارابى، الملة، ص 49ـ50.

40 ـ محسن مهاجرنيا، انديشه سياسى فارابى، ص 237.

41 ـ على‌اصغر حقدار، قدرت سياسى در انديشه ايرانى، ص 65.

42 ـ سيدصادق حقيقت، توزيع قدرت در انديشه سياسى شيعه، ص 190.

43 ـ محسن مهاجرنيا، انديشه سياسى فارابى / فرناز ناظرزاده كرمانى، فلسفه سياسى فارابى / حجت‌اللّه اصيل، آرمانشهر در انديشه ايرانى / رضا داورىاردكانى، فارابى مؤسس فلسفه اسلامى / همو، فارابى فيلسوف فرهنگ.

44 ـ فرناز ناظرزاده كرمانى، فلسفه سياسى فارابى، ص 265ـ266.

45 ـ محمد فارابى، السياسة المدنيه، ص 80.

46 ـ همو، آراء اهل مدينه فاضله، ص 129.

47 ـ همان، ص 125.

48 ـ محمد فارابى، السياسة المدنيه، ص 80ـ81.

49 ـ عين اين مطلب در كتاب الملة هم آمده كه ذكر آن گذشت.

50 ـ شيخ عباس قمى، مفاتيح‌الجنان، زيارت «جامعه كبيره».

51 ـ محمّد محمّدى رى‌شهرى، منتخب ميزان‌الحكمة، ج 1، ص 68.

52 ـ محمد فارابى، فصول منتزعه، ص 37.

53 ـ همو، تحصيل السعادة، ص 97.

54 ـ ابن ابى‌جمهور احسايى، عوالى اللئالى، ج 4، ص 93.

55 ـ فرناز ناظرزاده كرمانى، فلسفه سياسى فارابى، ص 271.

56 ـ محمد فارابى، تحصيل السعادة، ص 93.

57 ـ عبداللّه نعمه، فلاسفه شيعه، ج 2، ص 413.

58 ـ نهج‌البلاغه، ترجمه محمّد دشتى، خ 173 / محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 34، ص 249.

59 ـ محمد فارابى، الملة، ص 50.

60 ـ همان، ص 45ـ46.

61 ـ ابن براج، جواهر الفقه، ص 243 / ابن بابويه قمى، الامامة و التبصرة، ص 1 / خراز قمى رازى، كفاية‌الاثر، ص 13.

62 ـ محمد فارابى، آراء اهل مدينه فاضله، ص 127.

63 ـ همان، ص 181.

64 ـ در دليل اول گذشت كه در كتاب آراء اهل مدينه فاضله و السياسة المدنيه وحى را از رؤساى مماثل نفى مى‌كند.

65 ـ محمد فارابى، الملة، ص 49.

66 ـ محمد فارابى، منتزعه، 55 / همو، آراء اهل مدينه فاضله، ص 126.

67 ـ همان، ص 126ـ127.

68 ـ محمد فارابى، الملة، ص 49 / همو، السياسة المدنيه، ص 80.

69 ـ محمد فارابى، آراء اهل مدينه فاضله، ص 129.

70 ـ فرناز ناظرزاده كرمانى، فلسفه سياسى فارابى، ص 271 / رضا داورى اردكانى، فيلسوف فرهنگ، ص 161ـ162.

71 ـ محمد فارابى، آراء اهل مدينه فاضله، ص 129.

72 ـ همان، ص 125.

73 ـ جعفر سجادى، انديشه‌هاى اهل مدينه فاضله، ص 223.

74 ـ محمد فارابى، آراء اهل مدينه فاضله، ص 129.

75 ـ جعفر سجادى، انديشه‌هاى اهل مدينه فاضله، ص 223.

76 ـ محمد فارابى، آراء اهل مدينه فاضله، ص 126.

77 ـ جعفر سجادى، انديشه‌هاى اهل مدينه فاضله، ص 220، قسمت پاورقى.

78 ـ محمد فارابى، آراء اهل مدينه فاضله، ص 126.

79 ـ همان، ص 129.

80 ـ محسن مهاجرنيا، انديشه سياسى فارابى، ص 236.

81 ـ محمد فارابى، آراء اهل مدينه فاضله، ص 125ـ126.

82 ـ حنا الفاخورى، تاريخ فلسفه در جهان اسلامى، ص 444 / على‌اصغر حلبى، تاريخ فلسفه ايرانى، ص 179 / داود غراياق زندى، حميد عنايت پدر علمسياست ايران، ص 548.

83 ـ آنچه داخل گيومه آمده، از نظر فارابى به عنوان تعريف فقه است.

84 ـ محمد فارابى، الملة، ص 50. اين متن ترجمه عبارت فارابى است.

85 ـ محمد فارابى، تحصيل السعادة، ص 49ـ74.

86 ـ محمد فارابى، السياسة المدنيه، ص 80ـ81.

87 ـ همان، ص 81.

88 ـ مثل رئيس اول. ولى مراد فارابى در اينجا از رئيس اول، اعم از اول و دوم است كه در بحث اوصاف و شرايط و وظايف رئيس مماثل گذشت.

89 ـ محمد فارابى، آراء اهل مدينه فاضله، ص 129.

90 ـ فرناز ناظرزاده كرمانى، فلسفه سياسى فارابى، ص 271.

91 ـ اين اوصاف دوازده‌گانه در بحث رئيس اول بيان شد و ديگرى نيازى به تكرار آن نمى‌باشد.

92 ـ محمد فارابى، آراء اهل مدينه فاضله، ص 129.

93 ـ محمد فارابى، فصول منتزعه، ص 55.

94 ـ همو، الملة، ص 60.

95 ـ همان.

96 ـ محمد فارابى، آراء اهل مدينه فاضله، ص 129 / همو، فصول منتزعه، ص 56.

97 ـ همو، الملة، ص 50.

98 ـ همان، ص 50ـ51.

99 ـ همان.

100 ـ محمد فارابى، آراء اهل مدينه فاضله، ص 129 / همو، فصول منتزعه، ص 56.

101 ـ همان.

102 ـ همان.

103 ـ محمد فارابى، تحصيل السعادة، ص 77ـ82.

104 ـ همو، آراء اهل مدينه فاضله، ص 130 / همو، فصول منتزعه، ص 56.

105 ـ همان.